



## درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِآيَاتِكُمُ الْمَفْتُونُ (۶)﴾

سوره مبارکه «قلم» هم مثل سوره مبارکه «ملک» در مکه نازل شد، برای اینکه عناصر محوری این معارف توحیدی است. گرچه بخش پایانی این سوره به بعضی از آیات سور مدینه شبیه است؛ لذا برخی ها اینها را مدنی دانستند؛ ولی انسجام این سوره نشان می‌دهد که این جمعا در یک فضا نازل شد. صدر این سوره، بعد از «بسم الله» یکی از حروف مقطعه قرار دارد. در طلعه تفسیر، درباره حروف مقطعه که بیش از سی قول هست، آنجا مسائلی مطرح شد.<sup>۱</sup> مرحوم شیخ طوسی در تبیان نظر شریفش این است که این حروف مقطعه اسامی این سور هستند؛<sup>۲</sup> مثلاً دارد ﴿الم﴾<sup>۳</sup> یا ﴿المص﴾<sup>۴</sup> یا ﴿ص﴾<sup>۵</sup>؛ اینها اسامی آن سوره‌اند. این سوره «قلم» را هم سوره «نون» می‌دانند. می‌فرمایند «اقوی الاقوال» این است که این حروف اسامی این سور هستند.

۱. تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۷۶؛ «رای پنجم: حروف مقطعه اجزای اسم اعظم الهی است و اگر به درستی و از روی بصیرت ترکیب شود، اسم اعظم ظهور می‌کند...».

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۴۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱.

۴. سوره اعراف، آیه ۱.

۵. سوره ص، آیه ۱.

مطلب دیگر این است که «واو» در ﴿وَالْقَلَمِ﴾ واو سوگند است. سوگند ذات اقدس الهی در مقابل بیّنه نیست، بلکه به بیّنه است. - قبلاً هم این مطالب بازگو شد که - در محاکم، قسم در مقابل بیّنه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»<sup>۱</sup> ولی قسم‌های خدای سبحان به بیّنه است نه در قبال بیّنه. الآن آغاز سوره مبارکه «یس» که با سوگند شروع می‌شود، قسم به دلیل است. قسم به دلیل مثل اینکه کسی بگوید سوگند به این آفتاب الآن روز است! این به بیگانه سوگند یاد نکرد. یک وقت است در یک جای تاریکی کسی ساعت نگاه می‌کند یا شواهدی دیگر، می‌فهمد که صبح شد به دیگری می‌گوید که الآن صبح شد یا روز است و برای تثبیت مدّعی خود سوگند یاد می‌کند، می‌گوید قسم به فلان که الآن روز است. یک وقت است ناپینایی است، انسان در روز روشن به این ناپینا می‌خواهد خبر بدهد که الآن دیگر روز است. برای تثبیت این حرف‌هایش سوگند یاد می‌کند. می‌گوید قسم به این آفتاب الآن روز است. این قسم به بیّنه است نه در قبال بیّنه. سوگندهای الهی این‌طور است. در سوره مبارکه «یس» دارد که ﴿يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۲</sup> قسم به قرآن تو پیغمبر هستی! یعنی قسم به معجزه! مهم‌ترین دلیل نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن است. خدا به دلیل سوگند یاد می‌کند برای اثبات نبوتش. ﴿يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ مثل اینکه کسی بگوید قسم به این آفتاب الآن روز است. چون قرآن معجزه خالده حضرت است و مهم‌ترین دلیل نبوت آن حضرت هم قرآن است. سوگندها این‌طور است.

در این بخش که به قلم و مکتوبات قلم یاد شد، در قرآن کریم آن قلم‌های منحوس و مزدور را هم محکوم می‌کند که ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ﴾ که ﴿يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾، آن

۱. عوالی اللّٰثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

قلم‌های مزدبگیر را هم محکوم می‌کند، ملعون می‌داند، طرد می‌کند، آنها حسابشان جداست؛ اما قلمی که حق می‌نگارد، علمی می‌نگارد، قرآن به او سوگند یاد می‌کند، چون دارد به علم قسم می‌خورد. قسم به علم که تو عاقل هستی! قسم به عقل که تو عاقل هستی! در حقیقت قسم به دلیل است. اینکه فرمود قسم به قلم و آنچه را که اهل قلم می‌نگارند، برای اینکه جاهلیت به دو غده بدخیم علمی و عملی مبتلا بود که نشانه جاهلیت هر جامعه‌ای است: یکی در مسئله اندیشه اینها به جای علم به گمان عمل می‌کنند. یکی هم در مسئله انگیزه به جای عدل به هوی<sup>۱</sup> عمل می‌کنند.

در قرآن فرمود این دو عنصر جنس و فصل نظام جاهلی است. فرمود: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾<sup>۱</sup> یعنی در کارهای علمی از برهان خبری نیست، فقط به گمان می‌اندیشند. در مسائل عملی از عدل خبری نیست، طبق هوی<sup>۱</sup> کار می‌کنند: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾، یک؛ ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾، دو. یعنی به جای علم با گمان، به جای عدل با هوی<sup>۱</sup> و هوس. این رسم جاهلیت است، جنس و فصل جاهلیت است و قوام جاهلیت است. اسلام آمده هم انقلاب فرهنگی ایجاد کرده، این ظن را به علم تبدیل کرده، هم انقلاب اخلاقی ایجاد کرده و آن هوی<sup>۱</sup> را به عدل برقرار کرده است. در همه این قسمت‌ها علم را به جای ظن نشانده و عدل را به جای هوی<sup>۱</sup> و هوس گذاشته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾<sup>۲</sup>، ﴿لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۳</sup>، ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۴</sup>، در این تعبیرات تا جامعه را ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>۵</sup> کند. فرمود جامعه‌ای که عالم نیست، هرگز به سعادت نمی‌رسد و متمدن نخواهد بود. جامعه‌ای که عقل خانوادگی دارد، عقل عادی دارد، زندگی شخصی خود را عاقلانه اداره می‌کند،

۱. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۴. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۵. سوره رعد، آیه ۴؛ سوره نحل، آیات ۱۲ و ۶۷؛ سوره عنکبوت، آیه ۳۵؛ سوره روم، آیات ۲۴ و ۲۸؛ سوره بقره، آیه ۱۶۴.

براساس عقل ضعیف که با چراغ خاموش دارد حرکت می‌کند؛ اما جامعه قائم به عقل نیست، چنین جامعه‌ای متمدن و سعادتمند نیست. تعبیر قرآن کریم برای جوامع پیشرو این است که ﴿لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ﴾، «قوم یعقل» - بارها به عرضتان رسید - نظیر قوم عاد و ثمود نیست یا نظیر قوم تازی و فارسی نیست. ما نژادی داشته باشیم به نام نژاد عاقل، نه! نژادی داریم فارس، نژادی داریم عرب، نژادی داریم تُرک، نژادی داریم عاد، نژادی داریم ثمود، اینها را می‌گویند اقوام، اما نژادی داشته باشیم به نام نژاد عاقل که نداریم. این قوم به معنی نژاد و قبیله و عشیره و اینها نیست؛ این قوم به معنی قیام است: ﴿لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ﴾؛ یعنی جامعه‌ای که قائم بالعقل هستند، سعادتمند و متمدن هستند. آن که عقل ندارد یا نشسته عقلش را در گوشه‌ای مصرف می‌کند، این هرگز به سعادت نمی‌رسد. این سوگندها نشان می‌دهد که آن قلمی که حق‌نگار است و مسطورات او حق است، آن قلم می‌تواند جامعه را متمدن کند؛ لذا خدای سبحان به دلیل سوگند یاد کرد، فرمود تو عاقلی، برای اینکه تو اهل علم و اهل بیان و بیان‌های تو را می‌نگارند، می‌نویسند و به همه جا منتشر می‌کنند.

گاهی قرآن کریم از بیان سخن به میان می‌آورد، گاهی هم از بنان. به هر حال انسان یا حرف می‌زند، جامعه را از راه گفتار عالم می‌کند یا چیزی می‌نگارد از نظر نوشتار این کار را می‌کند. این دو تا راه دارد. در جریان بیان، در سوره مبارکه «الرحمن» که - بحث آن گذشت - فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾<sup>۱</sup> در تنظیم این چهار عنصر، به حسب ظاهر این چنین باید می‌گفت که خدا «خلق الانسان علمه القرآن»؛ ولی فرمود: ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾، گرچه به صورت «فاء» و ترتیب «ثم» و اینها نیست؛ اما این ترتیب و تقدیم ذکری نشان می‌دهد که تا جامعه، جامعه قرآنی نباشد، انسانی نیست و تا جامعه، جامعه انسانی نباشد، بیان

نیست. بیان یعنی جمله اوّل از جمله دوم جدا، جمله دوم از جمله اوّل جدا، بین دارد، مرز دارد. آن که درهم حرف می‌زند و مبهم می‌گوید، او بهیمة است. چرا بهیمة را بهیمة گفتند؟ برای اینکه سر و صدای او درهم است. معلوم نیست که چه دارد می‌گوید! ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾<sup>۱</sup>، هم ناظر به این است که اینها بهیمة‌اند، حرفی برای گفتن ندارند. یک وقت آدم مدّعا را دارد، مرز مدّعا و دلیل مشخص است، بین دارد، کسی که گفتار او، رفتار او، نوشتار او بین ندارد؛ یعنی مدّعا یک طرف، دلیل یک طرف، مخلوط نیست، این می‌شود بیان؛ اما کسی که درهم حرف می‌زند به هر حال نه خودش می‌فهمد چه گفته، نه دیگری می‌فهمد چه گفته، این مبهم است، بهیمة است. بیان برای جایی است که جمله اوّل معنی خاص خود را دارد، جمله دوم معنی خاص خود را دارد. دلیل معنی خاص خود را دارد. مدلول معنی خاص خود را دارد. مدّعا معنی خاص خود را دارد، برهان معنی خاص خود را دارد، می‌شود بیان. اینکه می‌گویند «بین است»، «بیان است»، «مستبین است»، «تبیان است»؛ یعنی این! این چه وقت است؟ فرمود اگر جامعه، جامعه قرآنی بود، حرف او می‌شود بیان. جامعه، جامعه قرآنی نبود دیگر بیان نیست. جامعه اگر جامعه قرآنی بود، می‌شود انسان. نشد، ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۲</sup>؛ لذا صاحب مفردات قرآن، رساله‌ای دارد که در آن رساله تفصیل نشأتین این نکته را دارد که چرا این چهار امر این طور ذکر شده؟ اول ﴿الرَّحْمَنُ﴾ که مقدم بودنش روشن است. دوم تعلیم قرآن، سوم خلقت انسان، چهارم تعلیم بیان. اشکال در این است که تا انسان نباشد که قرآن یاد نمی‌گیرد و تا بیان نباشد که کسی قرآنی حرف نمی‌زند؛ ولی تحقیق ایشان این است که تا قرآن نباشد، جامعه انسانی نیست و تا جامعه انسانی نشد، گفتار و رفتار آنها بیان نیست، مبهم است.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

بنابراین اولّ تعلیم قرآن که انسان حق بگوید، حق بفهمد، حق بیندیشد، حق عمل بکند. اگر چنین شد، می‌شود انسان. اگر انسان شد، سخن او می‌شود بیان و گرنه مبهم است. حالا این را بخواهد بنگارد، می‌شود بنان و بخواهد بگوید می‌شود بیان. قرآن کریم با این راه‌ها هم ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾<sup>۱</sup> را رُفت و رو کرد، هم ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾<sup>۲</sup> را شستشو کرد؛ لذا با این کارها جامعه جاهلیت را به جامعه عقلانیت تبدیل کرد و این را می‌گویند ثوره، انقلاب. در بیانات نورانی حضرت امیر در همان خطبه اولّ نهج‌البلاغه آمده است که همه انبیا آمدند برای همین کار که ﴿يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ﴾<sup>۳</sup> اثاره کنند، ثوره کنند؛ یعنی انقلاب کنند، آنچه در درون مردم است به نام فطرت آن را شکوفا کنند که علمی بیندیشند و عدلی عمل بکنند. همین کار را در همین سوره مبارکه «قلم» که محل بحث است فرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ \* مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾، برهانی حرف زد، فرمود آنها گرچه اهانت می‌کنند، تو را دیوانه می‌دانند؛ ولی ما با برهان ثابت می‌کنیم تو عاقل هستی، برای اینکه علم آوردی، کتابت آوردی، برهان آوردی، اخلاق آوردی، پس نمی‌شود دیوانه باشی.

در طلّیعه وحی هم سوره مبارکه «علق» نازل شد که در سوره «علق» اولین مطلبش هم همین مسائل علمی

است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾<sup>۴</sup> در طلّیعه وحی که همین پنج آیه نازل شد، سخن از علم است و تعلیم است. جاهلیت را علم به عقلانیت تبدیل می‌کند. جاهلیت را به بنان و بیان عقلی می‌شود به عاقلیت تبدیل کرد و

۱. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲. سوره نجم، آیه ۲۳.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱.

۴. سوره علق، آیات ۱-۵.

اینکه مثلاً اوّل «اَقْرَأْ» نازل شده باشد بعد حضرت بگوید «ماذا اَقْرَأْ»؟ بفرماید: ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ این چنین نیست. گفت: ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾. نه اینکه نازل شده باشد «اِقْرَأْ»، بعد حضرت گفته باشد «ماذا اَقْرَأْ»، یا «ما اَقْرَأْ». آنچه را شنید از زبان مطهرش صادر شد؛ یعنی این مجرای وحی، وحی آمد: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ﴾<sup>۱</sup> آنچه آمد در قلب مطهرش قرار گرفت و از زبان مطهرش صادر شد، نه اینکه جبرئیل بگوید: «اِقْرَأْ»، این بگوید «ماذا اِقْرَأْ»، بعد بفرماید: «اِقْرَأْ». آنچه را می‌شنود، می‌گوید. آنچه را می‌بیند، می‌گوید.

در آنجا هم سخن از علم بود. ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾. در ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ هم چند بخش است؛ یک سلسله درس‌هایی است که ذات اقدس الهی می‌فرماید ما به بشر گفتیم ممکن بود بشر با درس و بحث خود و با تلاش و کوشش خود یک مقدار چیز بفهمد؛ ولی یک سلسله حرف‌های نو ما به وسیله وحی داریم که اصلاً مقدور بشر نیست که او یاد بگیرد. این ﴿يُعَلِّمُ الْكِتَابَ﴾ یا ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾<sup>۲</sup>، یک؛ ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾<sup>۳</sup>، دو؛ ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup>، سه. تمام حساسیت روی همین جمله سوم است. فرمود او شما را عالم می‌کند به کتاب، عالم می‌کند به حکمت، به این مطالب. بعد فرمود او یک حرف نو دارد، این حرف نو را در زیر این آسمان فقط انبیا آوردند. مقدور هیچ کسی نیست یاد بگیرد. نفرمود: «و یعلمکم ما لا تعلمون»! فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾. بشر آن نیست که یاد بگیرد. به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین‌طور فرمود. فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ﴾، اصلاً ما اسرار غیبی را در کف دست تو گذاشتیم، چگونه می‌توانستی یاد بگیری؟! جهنم و بهشت را که چه می‌گذرد هم در کف دست شماست.

۱. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

بارها به عرض شما رسید الآن ما در قم زندگی می‌کنیم تمام اطراف حرم و خیابان‌ها و اینها را کاملاً بلد هستیم. زائری یا مجاوری از ما سؤال کند که مثلاً فلان خیابان ارم کجاست؟ فلان صحن کجاست؟ کاملاً بلد هستیم. خدای سبحان کلّ این صحنه را در دست پیغمبر گذاشت. تو در جریان طور نبودی؟ ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾<sup>۱</sup>، قصّه از این قبیل است. ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾<sup>۲</sup>، قصّه از این قبیل است. ﴿مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾<sup>۳</sup>، قصّه از این قبیل است. تو در زمان مریم نبودی؛ ولی قضیه این است. تو در طور نبودی؛ ولی قضیه از این قبیل است. وحی‌یابی موسی نبودی، ولی قضیه از این قبیل است. این فقط از راه وحی است، چون مقدور نیست. کلّ این صحنه را در قسمت غربی و شرقی و «أیمن» نبودی؛ ولی قضیه این است. قبلاً هم به عرض شما رسید ما «وادی أیمن» نداریم! این «أیمن» صفت آن جانب است. «وادی أیمن» نیست، «جانب أیمن وادی»! ﴿شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾<sup>۴</sup> این «أیمن» صفت وادی نیست، صفت «شاطی» است. «شاطی»؛ یعنی جانب. یعنی طرف راست کوه. طرف راست و چپ کوه را حضرت دارد بیان می‌کند. طرف غربی و شرقی آن را دارد بیان می‌کند. فرمود موسای کلیم آن قسمت غربی رفته، تو آن قسمت غربی نبودی؛ ولی قصّه از این قبیل است. طرف راست آن جانب است، آنجا این قصّه واقع شده است این است. ﴿مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾، این «أیمن» صفت وادی نیست که ما وادی «أیمن» داشته باشیم. این «أیمن» صفت «شاطی» است، «شاطی»؛ یعنی جانب. جانب راست کوه. جانب راست کوه را گفته، چپ کوه را گفته، غربی و شرقی را گفته، کلّ این صحنه را در دست پیغمبر گذاشت. این را از کجا

۱. سوره قصص، آیه ۴۶.

۲. سوره قصص، آیه ۴۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۴. سوره قصص، آیه ۳۰.



بشر یاد بگیرد؟ لذا به حضرت فرمود که ﴿عَلَّمَكَ مَا لَمْ﴾، نه «ما لا تعلم»؛ نه چیزی که نمی دانستی ما یاد دادیم.

تو با همه هوشی که آفریده شدی، اینها را نمی توانی یاد بگیری. اینها غیب است، چگونه می توانی یاد بگیری؟!

این پیغمبر را با این علم مسلح کرد، فرمود اینها که می گویند تو مجنون هستی، مجنون نیستی! این چه کتاب عظیمی است؟! این چه صبری است که خدا دارد؟! به هر حال فرمود شما شاگردان این پیغمبر هستید. در آنجا

فرمود: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾، این نهایت حرمت را برای قلم دارد.

الآن مثلاً وقتی می گویند فلان مسجد یا فلان مدرّس یا فلان سالن، یک فقیه تدریس می کند یا یک متکلم تدریس

می کند یا یک مفسّر تدریس می کند یا فلان مدرّس دانشگاه فلان مهندس تدریس می کند، فلان پزشک تدریس

می کند؛ یعنی چه؟ وقتی گفتند فلان مهندس دارد تدریس می کند؛ یعنی چه؟ یعنی درس هندسه می دهد. فلان

مدرّس، فلان طبیب دارد تدریس می کند؛ یعنی چه؟ یعنی درس طب می دهد. فلان مدرّس فقیه دارد تدریس

می کند؛ یعنی چه؟ یعنی درس فقه می دهد. خدا می فرماید در مکتب وحی، اکرم دارد تدریس می کند؛ یعنی درس

کرامت می دهد. شاگردان دین شاگردان کریم هستند. کرامت یاد می گیرند: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ

بِالْقَلَمِ﴾، نفرمود خدای علیم، نفرمود خدای عزیز؛ بله، همه این اسما سرجایش محفوظ است، در جاهای خاص

هم ظهور کردند؛ اما وقتی گفتند اکرم دارد تدریس می کند، معنایش این است که درس کرامت می دهد. اینکه

فرمود: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾<sup>۱</sup> ساختار او را کریمانه کرد؛ اما کرامت به او آموخت. حالا اگر کسی یاد نگرفت،

مطلبی دیگر است. اگر کسی کریم نشد، شاگرد قرآن کریم نیست.

قبلاً هم به عرض شما رسید که واژه «کرامت» آن قدر قداست دارد و بار علمی هم دارد که اصلاً ما معادل فارسی برای او نداریم. «کریم» غیر از «کبیر» است، «کریم» غیر از «عظیم» است. ما در فارسی می‌گوییم «بزرگ». وقتی می‌خواهیم «کبیر» را معنا کنیم، می‌گوییم «بزرگ». «عظیم» را معنا کنیم، می‌گوییم «بزرگ». «کریم» را معنا کنیم، گاهی می‌گوییم «شریف». شریف واژه عربی است، معنای خاص خود را دارد. ما اصلاً معادل فارسی نداریم برای اینها. ترجمه قرآن هم کار آسانی نیست. ما چند تا کلمه را باید کنار هم جمع بکنیم تا واژه کرامت را معنا کند. کرامت وصف فرشته‌هاست. هر جا سخن از فرشته است، خدا اینها را به عنوان اینکه ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ﴾<sup>۱</sup> ﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾<sup>۲</sup> در همه اینها سخن از کرامت است. همه آن برنامه‌هایی که خدا برای ملائکه قرار داده، برای من قرار داده است. این قدر به من احترام کرد به عنوان انسان که تمام دستورهای که برای ملائکه است که کرامت است، همه را از من خواسته است. من را هم می‌خواهد فرشته کند، من در پیشگاه او چرا خاضع نباشم؟! این دین است.

فرمود: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾، نه اینکه - خدای ناکرده - کسی قلم به دست و مزدور باشد که ﴿يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾<sup>۳</sup>، این نار جهنم است؛ اما اینجا درس کرامت عطا می‌کند. در آیه محل بحث فرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾، قسم به علم! قسم به مکتوبات علمی، تو عاقل هستی. اینها وقتی دیدند کسی به محضر حضرت رسید، عرض کردند محفل شما خیلی محفل عالمانه و شیرین است؛ اما ما از اینجا که رفتیم بیرون، آن

۱. سوره عبس، آیه ۱۵.

۲. سوره انفطار، آیه ۱۱.

۳. سوره بقره، آیه ۷۹.

حلاوت دیگر کم می‌شود! فرمود: «اَسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ»<sup>۱</sup> اینجا که می‌آیی، یک قلم و کاغذ دستت باشد. آن قدر مردم را وادار کرد به سوادآموزی که در کلّ مکه شاید چند نفر انگشت‌شمار سواد یاد داشتند، در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» که طولانی‌ترین آیه قرآن همان آیه است، فرمود خیلی‌ها اهل سواد شدند، فرمود برای اینکه مشکل قضایی پیدا نکنید، یادتان نرود، تمام این معاملات حسّاستان را بنویسید، قباله تنظیم بکنید. کسی آشنا نیست: ﴿فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ﴾<sup>۲</sup> ﴿وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾، این در پایان سوره مبارکه «بقره» است.

بعد فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً﴾<sup>۳</sup> قدری سیب‌زمینی، قدری پیاز، قدری نان خریدید، قباله لازم نیست. اما چیزی را خرید و فروش کردید، شرکت کردید، حتماً قباله داشته باشید که دیگر به محکمه مراجعه نکنید، نگویید من یادم این بود! من خیال می‌کردم این است! این مردمی که اصلاً سواد در آنها خبری نبود، به قدری باسواد کرد، به قدری اهل قلم کرد، که گفت تمام کارهایتان را بنویسید. الآن خیلی از مشکلات دستگاه قضایی برای این است که اینها شرکت می‌کنند فقط زبانی به اصطلاح خودشان، بعد می‌گویند ما خیال می‌کردیم این‌طور است! من این‌طوری گفتم! فرمود بنویس! تمام کارها را بنویسید: ﴿تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ﴾. قضایای جزئی و امور جزئی که یک کیلو میوه می‌خرید، دیگر قباله نمی‌خواهد؛ اما وقتی اجاره است، استیجاره هست، شرکت هست، خرید و فروش مهم است، این را حتماً بنویسید که مشکل قضایی پیدا نکنید. این دین به اینجا رساند. وقتی که می‌فرماید برای همه قباله تنظیم کنید، این امر اجتماعی عمومی است، اینها را به اینجا رسانده است؛ اما فرمود این خدایی که اکرم است، از شما خواسته که حق بنویسید. آن وقت حضرت فرمود: «اَسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ»؛ چرا به من می‌گویی؟ وقتی اینجا می‌آیی، یک قلم دست تو باشد، یک مرکّب نزد تو باشد، حرف‌ها را یادداشت کن بعد برو!

۱. منیة المرید، ص ۲۶۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

پرسش: در برخی روایات «ن» یکی از اسما حضرت رسول بیان شده است.<sup>۱</sup>

پاسخ: بله، در جریان یونس هم ﴿وَذَا النُّونِ﴾<sup>۲</sup> گفتند، همین است. این تقریباً سی، چهل قول است، یکی از اقوال این است که یکی از اسما است، بعد گفتند «ن»؛ یعنی مرکب، بعد هم گفتند منظور از قلم این قلم نویسنده‌ها نیست آن قلم اعلی است که مقدرات می‌نویسد و اینها. تقریباً سی، چهل قول است.

پرسش: به حضرت علی (علیه السلام) هم اطلاق شده ... .

پاسخ: آن تطبیق مصداقی است نه تفسیر مفهومی. روایات فراوانی است در تطبیق اینها بر اهل بیت (علیهم السلام). اینها مصداق کامل هستند البته؛ اما تفسیر مفهومی معنای خاص خود را خواهد داشت.

فرمود: ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾. وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هم به مفضل فرمود شما اینجا رفت و آمد می‌کنی، شاگرد ما هستی، به هر حال باید یک تحقیق علمی داشته باشی. به او فرمود: «فَإِنْ مِتَ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ»<sup>۳</sup> حالا که رفت و آمد تو نزد ماست و رفت و آمد می‌کنی، طرزی زندگی کن که بعد از مرگ تو، ورثه تو چند جلد کتاب تو را ارث ببرند، نه اینکه کتاب از کتابفروشی بخری، بگذاری در خانه. یک چند جلد کتاب بنویس مختص به خودت باشد: «فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ». نه اینکه از کتابخانه کتاب بخری، بیاوری در خانه بگذاری. آنها که لازم است؛ ولی محقق باش، عالم باش، نویسنده باش که ورثه تو از تو کتاب‌های علمی تو را ارث ببرند. این طور تربیت می‌کردند.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۶۴۷؛ «روی محمد بن مسلم عن أبي جعفر (ع) قال إن رسول الله ص اثني عشر اسماً خمسة منها في القرآن محمد و أحمد و عبد الله و يس و نون».

۲. سوره انبیاء، آیه ۸۷.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۱۵۰.

فرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ \* مَا أَنْتَ بِمُجْنُونٍ \* وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾، «مَنْ»؛ یعنی «قَطَعَ». «ممنون»؛ یعنی مقطوع. ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی جزئی در کار نیست. اجر بی کران، پایان پذیر نیست، چون در طرف ازل ممکن است اختلاف باشد؛ اما در طرف ابد اختلافی نیست؛ یعنی بشر از دنیا وارد برزخ، بعد وارد ساهره قیامت، بعد وارد مسئله بهشت - إن شاء الله - بعد دیگر ابدی است و اگر اصرار کتاب و سنت بر ابدیت بهشت نبود، برخی ها قبول نمی کردند که چگونه می شود که انسان ابدی باشد؟ ممکن ابدی باشد؟ مگر می شود که مخلوق ابدی باشد؟ بله، ابدی بالغیر است، نه ابدی بالذات. اگر وارد بهشت شد، دیگر «تا» و «حتی» و «الی» و امثال آن ندارد. ما یک موجود ابدی خواهیم بود. موجود ابدی به هر حال یک زاد و توشه ابدی می خواهد. زاد و توشه ابدی در همین معارف است و وارستگی و پرهیزکاری و عدل است و عقل. آن که از بین نمی رود، اینهاست. ما اگر عمر ما سال ما مثل زمین بود یا آسمان بود یا چند میلیارد بود، یک حرفی بود؛ اما ما هستیم که هستیم. یک موجود ابدی یک کالای ابدی می خواهد، آن کالای ابدی فقط در سایه عبادت ذات اقدس الهی است که این خدای اکرم خودش دارد تعلیم می دهد: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾، این کلاس درس را اکرم دارد اداره می کند، نه کریم! نه علیم! ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»